



انتقادات پست مدرنیسم بر حقوق بشر معاصر

حسین صیادعبدی

دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد حقوق بشر دانشگاه تهران، تهران، ایران.
hosseinsayyadabdi@gmail.com

چکیده

حقوق بشر موضوعه، احکام و همچنین بنیان‌هایی فکری دارد که عمدتاً بدیهی تلقی می‌شوند. اندیشه‌ی پست مدرنیسم با شکاکیت و نسبی‌گرایی خود و در تقابل با مبانی مدرنیته، به نقد جهان مدرن و به تبع آن، حقوق بشر معاصر که به نوعی زائیده‌ی مدرنیته است، می‌پردازد؛ در نتیجه با تردیدهای پست مدرنیسم، مفروضات حقوق بشر معاصر، شاید آنگونه که به نظر می‌رسد هم بدیهی نباشند. داده‌های پژوهش حاضر با روش کتابخانه‌ای و رجوع به منابع مکتوب موجود گردآوری گشته و طریقت توصیفی-تحلیلی، مجرای تصنیف تحقیق کنونی قرار گرفته است. در نهایت مکتب پست مدرنیسم، با تشکیک در شالوده‌های حقوق بشر معاصر همانند جهان‌شمولی، طرح مسئله‌ی اجرا و ضمانت اجرا، یادآوری ارزش حقوق بشر و جایگاه متعالی آن و پیشینه‌ی حقوق بشر معاصر که نشأت گرفته از دنیای بحران‌زده‌ی مدرن می‌باشد، نقدها و تردیدهایی را نسبت به حقوق بشر معاصر روا می‌دارد که ممکن است سبب تجدیدنظر در بدیهی انگاری احکام و مفروضات حقوق بشر گردد.

1

واژگان کلیدی: پست مدرنیسم، جهان‌شمولی، حقوق بشر، مبانی فلسفی، نسبی‌گرایی

مقدمه

همواره عمل در پی نظر می‌آید. چنانچه تاریخ تولد حقوق بشر معاصر را مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ و مقارن با تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر بدانیم، یقیناً اندیشه‌هایی در راستای حق‌های مختص فرد انسانی از پیش وجود داشته‌اند که نهایتاً شکل قوام‌یافته‌ی آن‌ها در اعلامیه جهانی حقوق بشر ظهور و بروز یافت. می‌توان بازتاب این اندیشه‌ها، شامل جهان‌شمولی، برابری آدمیان، محق و صاحب حق بودن بشر، آزادی انسان، تامین نیازهای بنیادین و اولیه و... را در محتوای مواد اعلامیه و متعاقباً سایر اسناد حقوق بشری (همانند دو میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) مشاهده نمود.

اسناد حقوق بشری معاصر از حقوقی می‌گویند که شاید آرزوی هر شخص باشد تا چنین حقوقی محقق شوند و با گسترش حقوق این چنینی در سراسر گیتی، آرمان شهر مطلوب همگان تحقق یابد. البته ناگفته نماند که اجرای حقوق بشر خود مورد تردید بسیار است و حداقل آنچه که مشاهده می‌شود، حقوق بشر ابزاری سیاسی در دست بعضی قدرت‌هاست تا به وسیله‌ی آن مخالفان خود را تحت فشار قرار دهند. اما گذشته از این موضوع، مطلوبیت و مقبولیت مفاد اسناد حقوق بشری و حق‌های مندرج در آن‌ها سبب گردیده تا مفروضات بنیادین حقوق بشر نیز [تقریباً بی چون و چرا] پذیرفته شوند ولی پرسش اینجاست که آیا حقیقتاً مفروضات مذکور، صحیح هستند؟ چنانچه شالوده‌ها و اندیشه‌های مبنایی حقوق بشر معاصر با تردیدها و انتقادات موجود سست شوند، آیا همچنان می‌توان به مفاد و محتوا و احکام اسناد حقوق بشری نیز معتقد ماند؟ برای مثال با توجه به فرهنگ‌ها و ادیان و نژادهای متمایز و نگاه‌های گوناگون هر یک از این مسالک به هستی و معرفت و انسان، می‌توان همچنان

ادعای جهان‌شمولی حقوق مندرج در اسناد حقوق بشری را درست و متعاقباً جاری دانست؟ و یا ادعا می‌شود که منشور کبیر^۱ انگلستان، اعلامیه حقوق انسان و شهروند فرانسه و اعلامیه حقوق آمریکا، اجداد حقوق بشر معاصر محسوب می‌شوند و کمتر کسی ممکن است در این قضیه تردید کند اما حقیقتاً جایگاه اندیشه‌های کنفوسیوس و لائوتزه از شرق دور، ملاصدرا و فارابی و احکام اسلامی در قالب نگرش دینی و منشور کوروش بزرگ از ایران باستان چه می‌شود؟ همین موضوع تصور مرکزیت و محوریت غرب را در امور جهان به ذهن متبادر می‌سازد ولی واقعاً غرب نقطه عطف رشد و پیشرفت در زمین است؟ کلیه این موارد و سایر مسائل این چینی موجب بروز تردید در بنیان‌های حقوق بشر معاصر و نیز متعاقباً احکام و مفاد آن می‌گردد.

مکتب پست‌مدرنیسم در تقابل با اندیشه‌ی مدرن پدید آمد. بنیان‌های اندیشه‌ی پست‌مدرنیسم تمامی مختصات و مشخصه‌های مدرنیته را به چالش می‌کشد. حقوق بشر معاصر، اجرای حقوق بشر و مبانی آن که به نوعی محصول جهان مدرن هستند نیز، از انتقادات پست‌مدرنیسم مصون نمانده‌اند. مکتب پست‌مدرنیسم با عنایت به مبانی خود از قبیل شکاکیت، تکثرگرایی و نسبیت فرهنگی، شالوده‌های مدرنیته را زیر سوال می‌برد (Salter, 1996) و طبعاً نسبت به حقوق بشر معاصر نیز انتقاداتی مطرح می‌کند که موضوع مقاله فعلی را تشکیل می‌دهد.

پژوهش حاضر در سه مبحث ارائه می‌گردد. در گفتار نخست پیشینه‌ای اجمالی از پست‌مدرنیسم ذکر می‌شود تا خاستگاه‌ها و دلایل ظهور این اندیشه روشن گردد. از آنجایی که اندیشه‌ای را می‌توان مکتب فکری دانست که دارای مبانی فلسفی (= هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی) باشد، در مبحث دوم مبانی فلسفی پست‌مدرنیسم تشریح می‌گردد تا رویکرد و نظرگاه پست‌مدرنیسم معین شود و سرانجام در مبحث سوم با نظر به مبانی فلسفی و مشخصه‌های پست‌مدرنیسم، انتقادات این مکتب نسبت به حقوق بشر معاصر مطرح خواهد گشت. این انتقادات مواردی از قبیل تشکیک در مبانی حقوق بشر معاصر، تبدیل حقوق بشر به ابزار سیاسی، عدم اجرا و فقدان ضمانت اجرا و در نهایت حقوق بشر به عنوان محصول جهان بحران‌زده‌ی مدرن را دربرمی‌گیرد.

روش تحقیق

این تحقیق با روش کتابخانه‌ای و استفاده از منابع مکتوب موجود و به شیوه‌ی توصیفی و تحلیلی به رشته‌ی تحریر درآمده است. خوشبختانه در حوزه‌ی مبانی فلسفی پست‌مدرنیسم آثار در خور توجهی به زبان فارسی وجود دارد و در زمینه‌ی نقدهای مکتب پست‌مدرنیسم نسبت به علم حقوق نیز آثار اندکی به زبان فارسی در دست هست. در رابطه با انتقادات پست‌مدرنیسم از حقوق بشر معاصر، آثاری به طور خاص در همین موضوع در ادبیات خارجی یافت می‌شود که داده‌های آن پژوهش‌ها نیز در یافته‌های مقاله حاضر مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

۱- پیشینه‌ی پست‌مدرنیسم

بر هر دوره از زندگی انسان، اعم از زمان شکار و گردآوری غذا، کشاورزی و یکجانشینی، دوره‌ی دینی، عصر روشنگری و سرانجام مدرنیسم، گفتمانی غالب یا یک پارادایم^۲ مستولی بوده است. مدرنیته که در واقع آخرین پارادایم اندیشه بشری، تا به این دوره از زندگی انسان می‌باشد، در قرن ۲۰ نسبت به آن تردیدهایی روا داشته شد. بحران‌هایی از قبیل فردگرایی افراطی، محو شدن اندیشه‌ی آزادی و برابری و برادری (آنگونه که در انقلاب فرانسه ظهور یافته بود)، شکست و ناکامی در پیشرفت‌هایی

1. Magna Carta

۲. در این اثر پارادایم به معنایی که تامس کوهن در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی به کار برده است، استفاده گردیده. (نگاه کنید به: کوهن، ۱۳۹۵)

که مدرنیته نوید آن را داده بود، ظهور فاشیسم، از خود بیگانگی انسان، انزوای فردی، عقلانیت ابزاری، اروپامداری علم و فلسفه و هنر و تحمیل آن به سایر ملل و مهم‌تر از همه بروز دو جنگ جهانی، که همگی محصول عصر مدرن بوده‌اند، موجب گردید تا از دهه ۱۹۶۰، در فرانسه، مدرنیسم مورد پرسش و چالش قرار بگیرد.

به عقیده‌ی ژان-فرانسوا لیوتار، یکی از پیشگامان پست‌مدرنیسم، این مکتب فکری محصول نارضایتی از جهان مدرن بوده و به همه‌ی فراروایت‌های آن بی‌باور می‌باشد (محمدپور، ۱۳۸۷). به این شکل که مدرن خواهان قدرت و سلطه و تحمیل روایات کلان جهان غرب بوده، در مقابل پست‌مدرنیسم عدم یا نابودی چنین امری را خواستار است. علیرغم استفاده‌ی متداول از واژه‌ی پست‌مدرنیسم در محافل علمی و هنری، تعریف دقیقی از آن در اختیار نیست. واژه‌ی پست‌مدرنیسم (= ما بعد مدرن) همانگونه که از عنوان آن برمی‌آید جهت‌گیری مشخصی ندارد بلکه صرفاً عبور و گذاری از مدرنیسم می‌باشد (Salter, 1996) و بدین سبب می‌توان آن را همانند برزخی دانست که بواسطه‌ی بحران‌های پدید آمده در عصر مدرن، شکل گرفته است.

در مکتب پست‌مدرنیسم هیچ چیز مبنای هیچ چیز نیست و در عین حال هر چیز می‌تواند مبنای هر چیز دیگر باشد. در واقع پست‌مدرنیسم بر خلاف مدرنیسم از همه چیز استقبال می‌کند اما هیچ چیز را به رسمیت نمی‌شناسد. در همین راستا، انتقادات وارد شده توسط پست‌مدرنیسم به اندیشه‌ی مدرن، به صرف مطرح کردن نقد کفایت کرده است و پاسخ و راه حلی برای آن ایراد ذکر نمی‌کند. این مسئله به پلورالیسم (قبول همه چیز و همه کس) منجر می‌شود و در نتیجه انتقادات پست‌مدرنیسم کارکرد عینی نخواهند داشت، از این رو مکتب مذکور بیش از آنکه واقعیتی عینی باشد، حقیقتی ذهنی است (Lacroix and Pranchere, 2018).

در نهایت ناگفته نماند، اندیشه‌ی مدرنیسم برخاسته از فرهنگ غرب بوده است لذا پست‌مدرنیسم هم که در واکنش به آن مکتب شکل گرفت، برگرفته از غرب و متأثر از فرآیندهای مدرنیته، اشاعه‌ی سرمایه‌داری، شهرنشینی، فن‌آوری، ارتباطات و صدور و تهاجم فرهنگی غرب می‌باشد (جاوید، ۱۳۸۶).

۲- مبانی فلسفی پست‌مدرنیسم

برای اینکه بتوان یک اندیشه را مکتب فکری نامید، باید دارای مبانی فلسفی باشد. مبانی فلسفی شامل هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌شوند. در این مبحث، نظرگاه پست‌مدرنیسم نسبت به مبانی پیش‌گفته در سه گفتار شرح و تفصیل داده خواهد شد.

۲-۱- هستی‌شناسی

اندیشمندان پست‌مدرن در نگاه خود نسبت به هستی، جهان را عالمی نامتجانس، ناهمگن، محتمل، بی‌بنیاد، گوناگون، ناپایدار، قطعیت‌نایافته و برساخته از خیل کثیر تأویل‌ها و تعبیرها و مجموعه‌ای از فرهنگ‌ها و تفاسیر پراکنده می‌دانند؛ معرفت و حقیقت اموری امکانی و قطعیت‌ناپذیراند و هویت نیز ذاتاً نامتمرکز و سیال است. علی‌القاعده در مکتب پست‌مدرنیسم امکان ایجاد یک هستی‌شناسی بنیادین برای حیات اجتماعی زیر سوال می‌رود.

در منظر این مکتب، دنیا صورت‌هایی از بینهایت دیدگاه و مواضع متفاوت، خاص هر زمان و هر فرهنگ است که کلیه‌ی آن‌ها به یک اندازه ارزش دارند و قابل احترام‌اند. چنین امری طبعاً موجب بروز تردید در معرفت‌شناسی خواهد شد. در واقع جهان هستی و شناخت ما از این عالم در اندیشه‌ی پست‌مدرنیسم تجاری بی‌همتا است، در یک زمان و مکان خاص یا بستر فرهنگی مشخص، که هر کدام از این تجربه‌ها باید مستقلاً و جداگانه درک شوند لذا امکان ارائه‌ی تبیینی کلی از هستی وجود ندارد زیرا

زبان یا گفتمانی عام یافت نمی‌شود. در اینجاست که نقش زبان و تفسیر به عنوان ابزار معرفتی پست‌مدرن‌ها برای شناخت جهان بسیار پررنگ می‌گردد که در گفتار مربوطه به شرح و تفصیل آن پرداخته خواهد شد.

همانطور که اشاره گردید پست مدرنیسم در تقابل با نگاه مدرن پدید آمد ولی این مسئله به معنای بازگشت به جهان ما قبل مدرن و عصر روشنگری، یا به عبارت روشن‌تر بازگشت به دوره‌ی دینی زندگی بشریت نیست؛ از این رو پست‌مدرن‌ها در هستی‌شناسی خود به سراغ مفاهیم و یا ارزش‌های متافیزیکی قائل نیستند و عالم هستی را محصور در زمان می‌دانند و وجود حقایق ثابت و فرا زمانی را، آنگونه که ادیان الهی از چنین حقایقی سخن می‌گویند، منکر می‌شوند (بهار، ۱۳۹۲)، در نتیجه مفاهیمی همچون خرد، حقیقت، سنت و اخلاق که مولد معنای زندگی هستند، هویت و ارزش خود را از دست می‌دهند و متعاقباً حقیقت امری نسبی فرض می‌شود.

۲-۲- معرفت‌شناسی و روش‌شناسی

با هویدا گشتن بحران‌های عمیق فلسفی و معنوی برخاسته از روشنگری و گسست قطعی مدرنیته‌ی سازمان‌یافته، پست‌مدرن‌ها عقلانیت، قطعیت و خردورزی محض مدرن را نفی و در گفتمان‌های مفروض مدرن از قبیل اعمال منطق و استقلال انسان تشکیک می‌کنند و با عنایت به تکثرگرایی و ساختار شکنی، بدیهی دانستن انگاره‌های معرفت‌شناسی مدرن را خطا و آن مبانی را صرفاً ساخته و پرداخته‌ی خود افراد تلقی می‌کنند. به عبارت دیگر امکان دستیابی به شناخت حقیقی وجود ندارد زیرا آنچه شناخت حقیقی خوانده می‌شود تنها ساخته و پرداخته‌ی عده‌ی خاصی است از این رو چنین شناختی حقیقی نیست. پست‌مدرنیسم در معرفت‌شناسی خود با تأکید بر نسبیت‌گرایی اعلام می‌دارد که فقط روایت‌هایی از حقیقت وجود دارند. عصر روشنگری و مدرنیته، عقل و تجربه را منبع شناخت قلمداد می‌کردند. پست‌مدرنیسم این هر دو شناخت را نامعتبر می‌شناسد زیرا تحت تاثیر احساسات فردی و بستر فرهنگی هستند و موجب حصول پندار می‌گردند نه شناخت واقعیت و جهان را نه آنگونه که هست بلکه آنگونه که می‌خواهد یا می‌تواند نشان می‌دهند. به دلیل سوژه‌های انسانی، معرفت حقیقی نمی‌تواند مساوی با علم باشد و از طرق علمی تحصیل شود زیرا همواره ذهنیت آدمی پیش‌درآمدی برای کشف حقایق عینی و پیش‌بینی آن‌ها بوده است در نتیجه چپستی درست و نادرست بستگی به نظر تصمیم‌گیرنده دارد. نمود این موضوع در مسئله‌ی قانونگذاری به‌وضوح هویدا است.

پست‌مدرنیسم علم، تکنولوژی و پوزیتیویسم مدرن را به دلیل بحران‌های برخاسته از آن نقد می‌کند و ضمن ضدیت با اصالت مبانی عقل و تجربه به عنوان ابزار معرفتی، شناخت ناشی از عقل و تجربه را مردود می‌شمارد از این رو طبیعتاً شالوده و بنیان خدشه‌ناپذیری برای دانش نمی‌توان قائل شد و با بی‌اعتقادی به ثبات و خدشه‌ناپذیری علم، دستیابی به عینیت در علوم اجتماعی غیرممکن قلمداد می‌گردد. به عبارت دیگر هیچ بنیانی برای توسعه دانش و شناخت وجود ندارد و هیچ بنیانی نمی‌تواند وجود داشته باشد. در واقع دانش مساوی با علم در معنای مدرن خود نیست. به طور کلی پست‌مدرنیسم با نسبی‌گرایی خط بطلانی بر معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مدرن می‌کشد (Wypych, 2013).

پست مدرنیسم علیرغم ضدیت با مدرنیسم، بازگشت به ما قبل آن (= سنت) نیز نمی‌باشد. مبانی معرفت مدرن عقل جدید و مبانی معرفت سنت، مذهب بوده است؛ مبانی مذکور اصولی ثابت، کلی و عام دارند در حالی که پست‌مدرنیسم با هر دو مبانی پیش گفته به مخالفت می‌پردازد (شهابی، ۱۳۹۲) اما خود، جهت‌گیری مشخصی ندارد. در واقع پست‌مدرنیسم ضمن اعتقاد به اینکه نباید فریب نظریه‌های علمی را خورد، فرامین مستقیم قابل توجهی ارائه نمی‌دهد. به بیانی دیگر از آنجایی که پست‌مدرنیسم متدولوژی و روش‌شناسی مشخص و متمایزی ندارد، بعضاً صرفاً در حد نقد مبانی علمی مدرن باقی مانده است.

نظریه‌های موجود به دنبال تعمیم و ایجاد کلیت و یک‌دست‌سازی هستند در حالی که پست‌مدرنیسم به فردیت‌ها و جزءها توجه دارد. این مکتب فکری به چارچوب نظریه‌های سیستماتیک یا فلسفه‌ای جامع، فراگیر و مدون اعتقاد ندارد و نسبت به استدلال‌های جهان‌شمول فلسفی و کلی بی‌ایمان است و با مشروعیت نظامات فکری جهانی مخالفت می‌ورزد. پست‌مدرنیسم الگو تعیین نمی‌کند و با تبیینات کلیت‌بخش ناسازگاری دارد و با پرهیز از مطلق‌گرایی و مردود شناختن ثبات و اطلاق عقلی، جهان‌شمولی نظریه‌ها و اثبات‌پذیری علمی را به چالش می‌کشد و بر نبود تکیه‌گاهی در عصر حاضر اصرار می‌ورزد؛ نتیجتاً وحدت، انسجام و ثبات در شناخت و روش کسب آن از دست می‌رود و یک دگرگونی مستقیم و بدون واسطه در این خصوص پذیرفته می‌شود. مضافاً پایه و اساسی برای قضاوت صحت یا سقم واقعیت در دست نیست. تنها چیزی که نسبت به آن آگاهی یقینی وجود دارد این است که شناخت ما دائماً در حال دگرگونی می‌باشد و پیرو این مسئله، شناخت و معرفت باید پیوسته به چالش کشیده شوند (Arslan, 1999).

از دیدگاه معرفت‌شناسی پست‌مدرنیسم، معرفت و حقیقت، اموری امکانی و قطعیت‌ناپذیراند. همچنین ادراک حقیقی موضوع توسط ذهن ناممکن است زیرا عینیتی حقیقی وجود ندارد و روش علمی نیز مردود است (Wypych, 2013). می‌توان اینطور گفت که به عقیده‌ی پست‌مدرن‌ها، واقعیتی خارج از ذهن انسان وجود ندارد و اگر واقعیتی هست قابل شناخت نیست؛ آنچه واقعیت می‌نامند تنها ساخته ذهن و پندار است. به بیانی دیگر ابژه چیزی جدای از سوژه نیست.

اندیشمندان پست‌مدرن با باور به کثرت در زمینه‌ی خلق سلسله مراتبی برای حقیقت تلاش نمی‌کنند. به عقیده‌ی آنان گفتمان‌های انسانی دارای امتیازی بر دیگری نیستند و هیچ یک از آنها نمی‌تواند سایر گفتمان‌ها را قضاوت ارزشی کند. ایشان به جای داشتن نگاهی تک‌بعدی و قالب‌ساز، به تساهل آرا و تسامح اندیشه‌ها و تکثرگرایی (Salter, 1996) در کنار عدم امکان یافتن غایت حقیقت تاکید دارند لذا با تکیه بر ناهمگونی به جای «همیشه و همه‌جا»، از «همین جا و اکنون» سخن می‌گویند (نوذری و شیخ‌نور، ۱۳۸۹). بررسی‌های پست‌مدرنیسم بخاطر فرهنگ‌های متفاوت، محلی است نه عام و همه‌شمول و از این جهت متدولوژی و بینش‌های روشنگری و مدرنیته را نقد می‌کند و به طور کلی با بینش‌های عام که در معرفت‌شناسی به فرهنگ‌های جوامع خاص بی‌توجه هستند مخالفت می‌ورزد. همچنین با تاکید بر زبان محلی، زبان واحد جهانی را نفی و جهان‌شمولی، کلیت و فراگیری را رد می‌کند.

از آنجایی که در منظر پست‌مدرنیسم، شناخت و آگاهی ساخته و پرداخته اجتماع می‌باشد نه یافته‌ای علمی که به کمک روش علمی خنثی بدست آمده است، هر شناختی دیدگاه محور قلمداد می‌گردد لذا با تاکیدشان بر تکثر می‌توان نسبی‌گرایی را در اندیشه‌ی این مکتب مشاهده نمود. به تعبیر فوکو، سوژه و ابژه و ابزار شناخت (= عقل) خود درون گفتمان (= قدرت و دانش) هستند، لذا شناخت نیز بر مبنای همان‌ها پدید خواهد آمد. بین شناخت‌های متکثر و نیز طریقه‌ی حصول به آن‌ها، اولویتی نیست. پست‌مدرنیسم به دنبال کاهش تضادها و روی آوردن به آسان‌گیری و مدارا می‌باشد پس در معرفت و روش کسب آن بایستی از خودپرستی پرهیز و به جای این یا آن، هم این و هم آن جایگزین شود. در رابطه با حقوق بشر نیز باید مبانی غربی مدرن و روشنگری ویران شوند و چندصدایی و تساهل و مدارا تقویت گردد (فرمینی فراهانی، ۱۳۸۸).

ابزارهای شناخت در پست‌مدرنیسم شامل احساس، تجربه‌ی شخصی، افکار، عاطفه، اشراق، شهود، ناگهان‌یابی، قضاوت ذهنی، تخیل و... می‌باشند. البته تعریفی از این ابزارها ارائه نشده و نسبتاً نامفهوم به نظر می‌رسند. این ابزارها نسبت به زمان و مکان متغیراند. ناگفته نماند که اعتقادی به ابزار متافیزیکی شناخت (= وحی) وجود ندارد.

پست‌مدرنیسم به واقع‌شناسی رسمیت نمی‌بخشد بلکه بر پندار نشأت گرفته از فضا و زمان، در قالب زبان، صحنه می‌گذارد در نتیجه هرمنوتیک و تفسیر به عنوان روش و متد شناخت در اندیشه‌ی پست‌مدرن قرار می‌گیرند (شهابی، ۱۳۹۲) پس از آنجایی که نمی‌توان به «هست» جهان دست یافت لذا تنها باید به تفسیر آن اکتفا کرد. اندیشه‌ی پست‌مدرن ضمن

مخالفت با واقع گرایی، دستیابی به شناخت جهان را نفی می کند، در نتیجه با ساختار شکنی به تفسیر روی می آورد. در این راستا قانون علمی وضع نمی کند بلکه فقط به تفسیر می پردازد و به موجب آن صرفاً شبکه منعطفی از بازی های زبانی باقی می ماند. روش شناخت، بازی های زبانی است از این رو موضوعات مورد شناخت در سطح متن تقلیل می یابند و تفسیر پای افزاری برای گام نهادن در مسیر فهم و معرفت می شود. به تعبیر فوکو و هایدگر زبان وسیله ای نیست تا با آن حقیقت بازتاب داده شود بلکه زبان همان واقعیتی است که درک می شود. سرانجام این مکتب، ارزشی برابر برای تمامی معارف و شناخت ها قائل می شود و البته معارف و شناخت های مذکور را به عنوان بازی زبانی می شناسد. در این زمینه ناگفته پیداست که به عقیده ی پست مدرنیسم زبان واحدی برای گزارش امور جهان یافت نمی شود. مخلص کلام آنکه به تعبیر نیچه «هیچ حقیقتی در کار نیست؛ هر چه هست، تفسیر است» (سانتاگ، ۱۳۹۹).

۲-۳- انسان شناسی و جامعه شناسی

اگر دگرگونی های تاریخی را به سه بخش پیش از مدرن، مدرن و پست مدرن تقسیم بندی کنیم، هر کدام از این دوره ها شکل خاص خود را داشته اند. در دنیای پیش از مدرن هر فرد وارث هویت نیاکان خود بود و هویت امری موروثی تلقی می گردید. وی در چارچوب معینی قرار داشت و راه و روش زندگی او از پیش تعیین شده بود. روابط میان افراد در جوامع پیش از مدرن محدود به روابط قبیله ای بود و هر کس در اجتماع، خویشینی واحد داشت. انسان هویتی فردی و در یک کلام نقشی واحد را ایفا می کرد. در دنیای مدرن و با آغاز عصر روشنگری، هویت برای نخستین بار با بحران روبه رو می شود. نیازهای اجتماعی گسترش می یابد و بشر برای برآوردن این نیازها، احتیاج به روابط انسانی بیشتر و نیز وضع قوانین دارد و دیگر آن اجتماع کوچک قبیله ای هویت فرد را تعیین نمی کند. هر فرد در اجتماع مدرن نقش های متفاوتی را از قبیل: پدر، پسر، خویشاوند، شهروند، مترجم، متفکر، هنرمند و... می پذیرد. به واسطه ی همین روابط بود که بشر توانست هویت خود را بازیابد. در همین دوران، اندیشمندان به این نتیجه رسیدند که مطالعه ی هویت فرد، بدون در نظر گرفتن روابط او در زمان و مکان مشخص، کاری بی فایده است. در این دوران انسان با این پرسش روبه رو شد که کیست یا چه کسانی می تواند باشد. او تصور می کرد که هویتی کاذب دارد اما در زیر تمام نقش ها خویشینی واقعی وجود داشت که حداقل در خلوت خود با آن روبه رو بود. دنیای پست مدرن، امروز بسیار پیچیده تر از دنیای مدرن است. انسان، امروزه با خواسته های زیادی روبه رو است که در گذشته برایش بیگانه بوده. در پست مدرنیسم از همان روزی که پس از ساختارگرایی مضامین انسانی را پاره پاره و مرکز زدایی شده قلمداد کرد، مفهوم متعارف هویت هم دستخوش دگرگونی های گوناگون شد. برای مثال پست مدرنیسم به تاثیر از «هربرت مید» هویت را امری نسبی تعریف کرد. هربرت مید با عنوان کردن پدیده ی نسبیت، هرگونه تصور موقعیت و فضا و زمان مطلق را برهم ریخت. (نادری، ۱۳۹۱)

مدرنیسم با تکیه به عقل انسان بر شناخت انسان تاکید می کرد. پست مدرنیسم با شک به خود، گمنامی و ناشناسی، کشف بشر را دشوار می داند و عقیده دارد شناخت انسان تنها با شناخت زمینه ی زندگی وی، شامل بستر مکانی و لحظه تاریخی، میسر می شود. به عبارت دیگر، شناخت انسان در گرو شناخت فرهنگ وی است. در واقع انسان، بازتاب بستر فرهنگی خود می باشد. مضاف بر اینکه انسان همانند بازیکنی است که برای شناختش باید موقعیت و نقش آن بازیکن را بدانیم. البته در نهایت به جهت مبانی معرفت شناسی پست مدرنیسم نمی توان از شناخت صورت گرفته اطمینان یافت.

طبیعت انسان پست مدرن فاقد هرگونه جوهر و ماهیت ثابت و واقعی می باشد لذا هویت ذاتاً نامتمرکز و سیال است (آهنچیان، ۱۳۸۳). این مکتب در خصوص وحدت سرشت و انسجام هویت و جهان شمولی و هویت مشترک انسانی نیز تردید می کند. انسان پست مدرن دارای مختصات ممتاز و متفاوت و نیز مجهز به بازی های زبانی (= تفاسیر) متمایز می باشد. انسان

واحد، فارغ از جنس، قوم، نژاد و زبان، مفهومی بسیار کلی و اسطوره‌ای می‌باشد که نمی‌توان وجود خارجی برای آن قائل شد و به تعبیر فوکو همانند شن‌های کنار ساحل می‌ماند.

پست‌مدرنیسم برای انسان روح و روحانیت و فطرت متعالی در نظر نمی‌گیرد و چنانچه بُعدی روحانی برای انسان متصور باشد، متعالی نمی‌باشد و اینطور نیست که با تربیت اخلاقی و ارزش‌های معنوی به سوی کمال حقیقی حرکت کند. انسان محدود به همین تن و بدن و محصور در گفتمان و بازی‌های زبانی است (بهاری، ۱۳۹۲).

پست‌مدرنیسم جامعه‌شناسی مدرن را به واسطه‌ی کنار هم قرار دادن آزادی (فرد انسانی و بازار خود تنظیم یافته) و نظم سازمان یافته که تک‌تک عناصر یا مولفه‌های آن، آدمی را تحت نظر دارد، مشمول تناقضی درونی می‌داند؛ نظریه‌های موجود از نهادها و سازکارهایی سخن می‌گویند که انسان در تنگنای آن‌ها قرار می‌گیرد، در نتیجه مدرن هیچ‌گاه واجد آن آزادی که از آن دم می‌زد نشد.

این مکتب با باور به کثرت‌گرایی فرهنگی و گوناگونی واقعیات اجتماعی، نگرشی مبتنی بر چندگونگی و ناهمگونی ارائه می‌دهد و در مسیر برابری فرهنگ‌های مختلف و همزیستی گفتمان‌ها تلاش می‌کند از این رو شکلی از مشروعیت وجود ندارد تا کنترل یک گونه‌ی سیاسی را بر گونه‌ی دیگر مجاز کند. اندیشه‌ی مذکور به جای روایت انسانیت واحد، که جوهری غیر قابل جمع و فراگیری است، انواع کثیری از فرهنگ‌های مختلف و روایت بومی را پیشنهاد می‌کند.

7

۳- انتقادات پست‌مدرنیسم بر حقوق بشر معاصر

مکتب پست‌مدرنیسم با توجه به مبانی فلسفی خود، از اندیشه‌های نظری حقوق بشر گرفته تا فرایند اجرای آن را نقد می‌کند. مبحث حاضر در پنج گفتار به اصلی‌ترین انتقادات پست‌مدرنیسم از حقوق بشر معاصر می‌پردازد.

۳-۱- تشکیک در مبانی حقوق بشر معاصر

موارد مختلفی به عنوان مبنای حقوق بشر معاصر ذکر گردیده‌اند. در نگاه وضعی و قراردادی که می‌توان آن را یکی از مبانی حقوق بشر معاصر در نظر گرفت، اجماع و حاکمیت اراده‌ی کشورها است که شالوده‌ی حقوق بشر را می‌سازد. در نگاهی دیگر، که می‌توان ریشه‌های آن را در یونان باستان جستجو کرد، اراده‌ی آزاد انسان است که مبنای فرض حق‌های بشری قرار می‌گیرد. از نظرگاه دینی، آفرینش خاص و کرامت داشتن و خلیفه‌الله بودن انسان است که مبنای حقوق بشر می‌شود (البته واضح است که پذیرفتن چنین امری تکالیفی را نیز بر انسان بار می‌کند).

حقوق بشر معاصر با فرض طبیعت نیکوی آدمی (برگرفته از نظریات لاک و روسو)، مفاهیمی همچون برابری، استقلال، حیات و آزادی را در اعلامیه جهانی حقوق بشر بازتاب داده است و اصول حقوق بشر مدرن نیز به برابری فرهنگی، نژادی، قومی، زبانی، دینی و سیاسی اعتبار می‌بخشد.

در مبنای حقوق طبیعی، شأن ویژه و طبیعت خاص است که موجب می‌گردد تا حقوقی [طبیعی] در ذات و بنیاد فطری بشر مستقر گردد و در واقع همراه وی زاده شوند و انسان بماهو انسان فارغ از فرهنگ و اجتماع، از چنین حقوقی برخوردار است.

پست‌مدرنیسم در تمامی مبانی فوق تشکیک می‌کند. این مکتب با عدم اعتقاد به متافیزیک، اصلاً مبنای دینی را نمی‌پذیرد. علیرغم بدیهی انگاشتن جهان‌شمولی حقوق بشر در اندیشه‌ی مدرن، به واسطه‌ی پیوستن تعداد کثیر کشورها به میثاقین و تلاش کشورهای در حال توسعه برای حرکت به سوی فرهنگ جهانی (= غربی)، پست‌مدرنیسم این امر را رد برابری فرهنگ‌ها و تحمیل فرهنگ غربی تلقی می‌کند لذا با مبنای ارادی، وضعی یا قراردادی به مخالف برمی‌خیزد. در خصوص مبنای

طبیعی، همانطور که در گفتار انسان‌شناسی اشاره گردید، پست‌مدرنیسم سرشتی برای بشر قائل نیست و بر فرض پذیرش سرشت نیز آن را دارای وحدت ذاتی نمی‌داند. به طور کلی پارادایم غالبی وجود ندارد و آمیختگی طرق و روش‌ها و سبک‌های زندگی، همگی قابل احترام‌اند و مفروضات مدرنیسم بحران‌های بشریت را حل نمی‌کند (جاوید، ۱۳۸۶).

۲-۳- نقد دیدگاه اروپامحوری

پست‌مدرنیسم عقیده دارد که برای شناخت چیزی باید جزئی از آن شد. جهان مدرن نیازی به بازشناسی و شناخت خود نمی‌بیند و با معیارهای خود ساخته، دیگران را مطالعه می‌کند در نتیجه نگاه مدرنیته به بشریت ناقص بوده و استدلال‌های ناظر بر حق و منزلت انسان به شکل تک‌بعدی (= اروپامحور) جلو رفته است. پست‌مدرنیسم خودی و غیرخودی را نسبی می‌داند و هیچ قومی را مرجع مقایسه‌ی اقوام دیگر در نظر نمی‌گیرد (Wypych, 2013). غرب با تلاش برای عمومیت دادن به اسنادی مشحون از حق‌های برگرفته از فرهنگ غربی (مثلاً اعلامیه و میثاقین) قصد رسمیت بخشی به سایر فرهنگ‌ها را نداشت بلکه خواستار غربی‌گشتن دیگران و شاید به نوعی حذف سایر فرهنگ‌ها بود. این امر از فرض برتری ذاتی غرب نشأت می‌گیرد.^۴

پست‌مدرنیسم این دیدگاه را ساده‌انگارانه و یا حتی نژادپرستانه می‌داند. پست‌مدرنیسم حقوق بشر را پدیده‌ای بومی با قرائت‌های مختلف می‌خواند و با تأکید بر نسبیت فرهنگی و عدم جاودانگی و متغیر بودن فرهنگ‌ها، و نیز با تأیید فراگیری و همه‌جانبه‌گرایی و رسمیت دادن به کلیه‌ی نظامات حقوقی، از تکثرگرایی سخن به میان می‌آورد (Salter, 1996) و قالبی یکدست را، آنگونه که از حقوق بشر معاصر برمی‌آید، مردود می‌شمارد. در این تکثرگرایی هیچ نظام حقوقی بر دیگری ارجح نیست. (Alves, 2000)

۳-۳- بحران‌های مدرنیسم و عدم اجرای حقوق بشر

مدرنیته، فرا روایت‌هایی شامل شکست‌ناپذیری علم، خوب بودن دموکراسی، حقوق مسلم بشری و پیشرفت جهان را به عنوان پیش‌فرض پذیرفته است و چنین فرا روایت‌هایی را مقبول همگان می‌داند. پست‌مدرنیسم با عنایت به بحران‌های فعلی جهان، از قبیل آلودگی محیط زیست، نزدیک شدن اتمام ذخایر طبیعی، گرمایش زمین، مشکلات لایه‌ی ازن، ضایعات کارخانه‌های شیمیایی و نیروگاه‌های هسته‌ای، افزایش فرّ و گروه‌های زیرزمینی، فقر، نقصان کیفیت عمومی زندگی و . . . در خصوص مفروضات مدرنیسم تردید می‌نماید و مشروعیت آن را دچار بحران می‌خواند. برای مثال با تشکیک در رشد، توسعه، عقلانیت، تکامل و جهانی شدن، با اندیشه‌ی پیشرفت جهان مخالفت کرده و بر فرض پیشرفت، آن را مثبت نمی‌داند. حقوق مسلم بشری و ارضای نیازهای بنیادین به‌واسطه‌ی آن، مؤید برتری حقوق بشر و نیازهای بنیادین نسبت به حقوق موضوعه است در حالی که مشاهده می‌گردد، معاهدات حقوق بشری معاصر فاقد ضمانت اجرای کارآمد هستند در نتیجه پست‌مدرنیسم با نظر به اینکه فجع‌ترین مظالم، در همین دوره در حق بشر روا داشته شده، حقوق بشر معاصر را به صوری بودن و عدم کارایی واقعی متهم می‌کند. دولت‌ها مسئول پاسداری از حقوق بشر هستند اما چنانچه دولتی مرتکب نقض حقوق بشر شود یا در پاسداری از آن ناتوان باشد، طبیعتاً حقوق بشر مورد اجرا قرار نخواهد گرفت. در خوشبینانه‌ترین حالت، پست‌مدرنیسم حقوق بشر معاصر را صرفاً در حد معرفی و اشاره به یک مدینه‌ی فاضله می‌داند (Douzinas, 2000).

۴. در کتاب «ماجراهای تن‌تن: نیلوفر آبی»، «هرژه»، نویسنده‌ی بلژیکی اثر، در نکوهش این نگاه، چنین به تصویر می‌کشد یک اروپایی حین کتک زدن به‌ناحی یک چینی، وی را سگ زردپوست می‌خواند و اذعان می‌کند که اروپایی‌ها در حال به ارمغان آوردن فرهنگ متمدن غرب برای چینی‌ها هستند!



البته شایان ذکر است که پست‌مدرنیسم برای حقوق بشر معاصر علیرغم تمام نقدهای مطروحه، جایگزینی ارائه نداده است. مضافاً با عنایت به مبانی فلسفی ذکر شده برای پست‌مدرنیسم، اصلاً شاخص و معیاری در اختیار این مکتب فکری نیست تا اصول بنیادینی را به جای حقوق بشر معاصر ارائه کند.

۳-۴- حقوق بشر به عنوان ابزاری در دست دولت‌ها

حقوق بشر به خودی خود هدفی عالی و دارای ارزش است؛ در حالی که در جهان مدرن مشاهده می‌شود، حقوق بشر به عنوان ابزار در انحصار برخی دول خاص قرار گرفته تا به میل خود آن را مصرف کنند. مدرنیته ادعا می‌کند که اموری همچون تفتیش عقاید در دوره‌ی دینی بشر، موجب سلب آزادی از انسان می‌گردید اما این حقیقت بر کسی پوشیده نیست که ساختارها و نهادهای زندگی مدرن از قبیل مدرسه، دانشگاه، بیمارستان، محل اشتغال، دفاتر خدمات ارتباطی، نهادهای اداری و . . . جایگزین تنبیه کلیسا شدند تا نظارت دقیق‌تری بر افراد اعمال شود. حقوق بشر معاصر نیز از این مسئله مستثنی نیست و در سطح کلان به اعمال نظارت می‌پردازد. در واقع حقوق بشر معاصر با وجود اینکه از ضمانت اجرا برخوردار نیست ولی به سلطه‌ی برخی قدرت‌ها مشروعیت می‌بخشد. چنین دولت‌هایی در مقابل مخالفینشان، از حقوق بشر به عنوان اهرم فشار و ابزار نظارت استفاده می‌کنند.

9

۳-۵- تناقض مدرنیسم در نگاه به حقوق بشر

همانگونه که اشاره گردید، حقوق بشر معاصر از ضمانت اجرای حقوق موضوعه برخوردار نیست و می‌توان به نوعی حقوق بشر معاصر را هم‌تراز با اخلاق دانست.^۴ از سوی دیگر یکی از ویژگی‌هایی که مدرنیسم بر آن تاکید دارد، حبس ادیان در زندگی شخصی افراد است. ریشه‌ها و بنیان‌های اخلاق را باید در ماوراء طبیعت و ادیان آسمانی جستجو کرد لذا درخت حقوق بشر معاصر به عنوان حقوقی اخلاقی نیز (نه یک حقوق موضوعه با ضمانت اجرا) ریشه در خاک ادیان و متافیزیک دارد. مع‌الوصف به نظر می‌رسد که مدرنیته با وجود نگاه اخلاقی به حقوق بشر، با ریشه‌های آن که همانا ادیان الهی و ماوراء طبیعت می‌باشد، ناسازگاری دارد.

نتیجه‌گیری

پست‌مدرنیسم با تردید در شالوده‌های حقوق بشر معاصر که نشأت گرفته از جهان مدرن می‌باشد، در بنیان‌های حقوق بشر لرزه‌ای انداخته است. این مکتب فکری با دیدگاه نسبیت‌گرای خود در زمینه‌ی فرهنگ، حقوق بشر را به تحمیل رویکرد اروپایی بر سایر جهانیان محکوم می‌کند و بدین وسیله آن برابری را که حقوق بشر از آن سخن می‌گوید زیر سوال می‌برد. در واقع از منظر پست‌مدرنیسم، حقوق بشر معاصر در صدد تحمیل مسلک زندگی «یک مرد بورژوازی سفید پوست» بر همه‌ی مردم دنیا است. معرفت‌شناسی پست‌مدرنیسم عینیت حقیقت را به رسمیت نمی‌شناسد، در نتیجه در تمامی مبانی فلسفی حقوق بشر معاصر، اعم از حقوق طبیعی یا حقوق وضعی و پوزیتیویسم، تشکیک می‌کند و هیچ پارادایمی را به رسمیت نمی‌شناسد بلکه از آسان‌گیری و چندگانگی و تکثر آرا و تسامح و مدارای افکار گوناگون سخن می‌گوید. پست‌مدرنیسم که در تقابل با مدرنیته، اندیشه‌های خود را پیش می‌برد، حقوق بشر را به عنوان محصول دنیای مدرن ناامیدکننده می‌داند زیرا دنیای مدرن خود گرفتار

۵. جان آستین حقوق بین‌الملل را به دلیل نداشتن ضمانت اجرا هم سطح با اخلاق می‌داند و به نوعی حقوق بین‌الملل را به همین دلیل حقوق، در معنای خاص کلمه، نمی‌شناسد. این امر را می‌توان به حقوق بشر نیز تعمیم داد.

بحران‌هایی حل‌نشده است و از محصول آن (= حقوق بشر) چگونه می‌توان انتظار جاری ساختن سعادت داشت. در خوشبینانه‌ترین حالت حقوق بشر معاصر صرفاً از یک مدینه‌ی فاضله، آن هم بر طبق الگوی غربی نه الگویی جهان‌شمول، سخن می‌گوید. در نهایت پست‌مدرنیسم از جهت عملی، عدم اجرای حقوق بشر و فقط ابزاری سیاسی بودن آن در دست دولتی خاص را متهم می‌کند و عقیده دارد حقوق بشر، به جای آنکه به خودی خود ارزشی متعالی باشد، ابزاری سیاسی در دست عده‌ی خاصی از دولت‌هاست تا به به‌وسیله‌ی آن مخالفین خود را تحت فشار قرار دهند در حالی که به طور کلی اجرای حقوق بشر محلی از اعراب ندارد.

ممکن است این طور به نظر برسد که انتقادات پست‌مدرنیسم نسبت به حقوق بشر معاصر در مواردی افراطی بوده باشد ولی حقیقتاً نقدهای ذکر شده خالی از صحت نیستند. به بیان دیگر علی‌رغم اینکه پست‌مدرنیسم در برخی موارد، چه در مبانی فلسفی خود و چه در نقدهایی که بر حقوق بشر معاصر روا داشته، طریقه‌ی افراط پیش‌گرفته اما به طور کلی چالش‌های مطرح شده توسط این مکتب بر حقوق بشر معاصر وارد است. البته شایان ذکر است که مکتب مذکور تنها به نقد اکتفا کرده و راه حل و جایگزینی ارائه نداده است؛ به قول معروف «درد را گفتی اما درمان نگفتی». مع‌الوصف شاید پاسخ، روی آوردن به حقوق طبیعی و فطرت و نهاد و سرشت واحد بشریت باشد که این موضوع خود نیازمند تحقیق و تفحص جداگانه و متعاقباً قرارگرفتن آن در فرایند اجرا است تا بلکه اندکی از فجایع و آلام جهان امروز کم کند. ناگفته نماند که پست‌مدرنیسم بر اساس مبانی انسان‌شناسی خود وحدت سرشت آدمیان و طبع واحد ایشان را نمی‌پذیرد لذا نمی‌توان جزئیات چنین پاسخی را در اندیشه‌های پست‌مدرنیسم جستجو کرد.

منابع

آهنچیان، محمدرضا، انسان در شرایط مدرن از منظر پست‌مدرنیسم، مجله علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد، بهار ۱۳۸۳، ۱۹۱-۱۷۳.

بهراری، ناصر، بررسی تطبیقی مبانی انسان‌شناختی، هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی اسلام با مبانی پست‌مدرنیسم (با تأکید بر آرای میشل فوکو)، دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، ۱۳۹۲.

جاوید، محمدجواد، حقوق بشر در عصر پسامدرن انتقاد از شاهکاری فلسفی در فهم حقوق ذهنی، فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۳، ۱۳۸۶، ۶۳-۹۶.

سانتاگ، سوزان، ۱۳۹۹، *علیه تفسیر*، ترجمه مجید اخگر، تهران، انتشارات بیدگل.

شهبایی، مهدی، از حقوق مدرن تا حقوق پست‌مدرن؛ تأملی در مبانی تحول نظام حقوقی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۶۱، ۱۳۹۲، ۶۸۶-۶۳۷.

فرمهبینی فراهانی، سیدجواد، حقوق بشر در عصر فرانوگرایی (وضعیت پست‌مدرن)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته حقوق بشر، ۱۳۸۸.

کوهن، تامس، ۱۳۹۵، *ساختار انقلاب‌های علمی*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران، انتشارات سمت.

محمدپور، احمد، ژان فرانسوا لیوتار و پیدایش علوم اجتماعی پست‌مدرن: خاستگاه نظری و مبانی پارادایمیک، مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، بهار و تابستان ۱۳۸۷، ۳۹-۸۲.

نادری، فرح، اندیشه پست‌مدرنیسم و جایگاه زن، فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ، دوره ۴، شماره ۱۳، ۱۳۹۱، ۴۳-۵۶.

نوذری، حسینعلی؛ شیخ‌لر، کاظم، روش‌شناسی و معرفت‌شناسی در رهیافت پست‌مدرن، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی،

Alves, Jose A. Lindgren (2000). **The Declaration of Human Rights in Postmodernity**, Human Rights Quarterly, Vol. 22, No. 2, 478-500.

Arslan, Zuhtu (1999). **Taking Rights Less Seriously: Postmodernism and Human Rights**, Res Publica, No. 5, 195-215.

Douzinas, Costas (2000). **Human Rights and Postmodern Utopia**, Law and Critique, No. 11, 2000, 219-240.

Lacroix, Justine; Pranchere, Jean-Yves (2018). **Human Rights on Trial: A Genealogy of the Critique of Human Rights**, Cambridge, Cambridge University Press.

Salter, Michael (1996). **The Impossibility of Human Rights within a Postmodern Account of Law and Justice**, Journal of Civil Liberties, Vol. 1, No. 1, 29-66.

Wypych, Bartosz (2013). **Discrimination, Democracy and Postmodern Human Rights**, Polish Political Science, Vol. 42, 163-184.